

قواعد بنیادین حقوق بشر: اجماع شمال و جنوب

مهدی ذاکریان

دکتر مهدی ذاکریان، استاد مدعو دانشکده حقوق دانشگاه پنسیلوانیا
هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات mzakerian@law.upenn.edu

تاریخ دریافت: ۱۳۸۴/۵/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۴/۸/۱۳

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (IS)، سال هشتم، شماره دوم، پاییز ۱۳۹۰، صص ۷۷-۹۲.

دیباچه

چگونه می‌توان بیشترین پشتیبانی از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد را انجام داد؟ این نخستین و با ارزش‌ترین پرسشی است که همواره پیش روی دو گروه پژوهشگران و دست‌اندرکاران حقوق بشر قرار دارد. در این زمینه، دو راهکار پیشنهاد شد تا بتوان به نوعی حقوق افراد و اجتماع را مورد پشتیبانی قرار داد:

۱. گسترش، فراگیری و جهان‌شمولی اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیمان‌نامه‌های حقوق بشری سازمان ملل متحد در جامعه بین‌المللی؛
۲. غیرقابل نقض بودن قواعد بنیادین حقوق بشر Noyau dur

فرایند رویدادهای دهه پیش روی نیز نشان می‌دهد که چگونه این دو راهکار بر نهادینه‌سازی هنجارهای حقوق بشری و پشتیبانی از حقوق بشر اثرگذارند. این موضوع به اندازه‌ای مورد توجه قرار گرفته که بسیاری از پژوهشگران روابط بین‌الملل بر این باورند که دو چالش بزرگ و کنونی جامعه بین‌المللی یعنی تروریسم و تولید سلاح‌های کشتار جمعی ریشه در نبود حقوق بشر و دموکراسی دارد. شاید اگر عراق یک کشور مردم‌سالار بر پایه حقوق بشر بود، صدام حسینی در آنجا به قدرت نمی‌رسید و همواره بر اریکه قدرت باقی نمی‌ماند، سلاح‌های کشتار جمعی تولید نمی‌شد، تجاوز و جنگ با دو کشور همسایه در نمی‌گرفت، نسل‌کشی و پاکسازی نژادی کردها انجام نمی‌شد، قیام شیعیان جنوب عراق سرکوب نمی‌شد و اکنون نیز در آن کشور تروریسم پا نمی‌گرفت. این موضوع، قصه درد بی‌درمان همه کشورهای منطقه ما است. خاورمیانه و کشورهای مانند ما، همواره گرفتار کلاف سردرگمی هستند. این کلاف سردرگم در روابط فردی، خانوادگی، محلی، بومی، اجتماعی، منطقه‌ای و ملی ما ریشه دوانده است. اینها سبب شده‌اند تا بدیهی‌ترین قواعد و بنیادهای حقوق بشری به فراموشی سپرده

شوند. اکنون دوباره به پرسش آغازین این مقاله باز می‌گردیم و ساختار پژوهش پیش روی را در زمینه همین پرسش پایه‌ای دنبال می‌کنیم: چگونه می‌توان قواعد بنیادین حقوق بشر در جامعه بین‌المللی را همراه با احترام به باورهای بومی و دیرینه فرهنگی هر کشور - ملتی جهان‌شمول و فراگیر نمود؟

برای پاسخ به پرسش گفته شده، این فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد که: همه فرهنگ‌ها و کشورهای شمال و جنوب از زمینه نسبی فراگیری و جهان‌شمولی قواعد بنیادین حقوق بشر بین‌المللی برخوردارند. در راستای آزمون این فرضیه، چگونگی شکل‌گیری پیمان‌نامه‌ها در کنار تمایزات فرهنگی کشورها، حق شرط و تفسیرهای ویژه از حقوق بشر، گفت‌وگوهای نظری و دانشگاهی در زمینه جهان‌شمولی حقوق بشر، نسبی‌گرایی فرهنگی و فرایند ایجاد، رشد و گسترش قواعد بنیادین حقوق بشر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نسبیت‌گرایی فرهنگی

فراگیری مطلق و در بست همه قواعد حقوق بشر، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ کاربردی و عملیاتی از سوی نظریه‌پردازان و مجریان بسیاری از کشورها مورد چالش قرار گرفته است. به باور آنها، هنجارهای کنونی حقوق بشر بیانگر دستاوردهای همه ملل متمدن جهان نیست. بر این پایه، قواعد حقوق بشر برپایه تمایزات فرهنگی هریک از کشورها قابل تفسیر و اعمال است. در این نظریه، اگرچه پایه‌های حقوق بشر از جمله آزادی بیان، دوری از شکنجه و... در نزد همه کشورها و مردم همه‌جای دنیا، اصول قابل احترامی هستند؛ اما این به عهده یک کشور است که با توجه به اصول اخلاقی خویش به منظور حمایت از اخلاق^(۱) به تفسیر، مرزبندی، ضرورت و انجام اصول بنیادین حقوق بشر بپردازد.

در این زمینه، دادگاه اروپایی حقوق بشر در قضیه هندی ساید^۲ اعلام کرد که اگرچه در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، سازوکار پشتیبانی از حقوق بشر پیش‌بینی

1. Protection of Morals

2. Case of Handyside

شده، اما این سازوکار، تکمیلی است و کمکی به نظام‌های ملی حقوق بشر برای حمایت از حقوق بشر است.^(۲) بنابراین، اصل و بنیاد، توجه به هنجارهای ملی و محلی کشورهای عضو است. همچنین به طور ویژه ممکن نیست که در حقوق بومی کشورهای گوناگون طرف کنوانسیون، یک مفهوم اخلاقی اروپایی مشترک یافت. این نگرش، از قوانینی یافت می‌شود که با توجه به ویژگی‌های اخلاقی از زمان به زمانی دیگر و از مکانی به مکان دیگر، به ویژه در منطقه ما که ویژگی آن دستیابی سریع و طولانی به تحول آراء و موضوعات است فرق می‌کند.^(۳)

زیرا به دلیل ارتباط مستقیم و مدام با هیجانات کشور، مقامات دولتی در اصل شایستگی بیشتری از قضات بین‌المللی در ارائه یک ایده دقیق از محتوای این تقاضا در بحث «ضرورت» یا «محدودیت» یا «مجازات» دارند. با این همه، این به عهده مقامات ملی است که یک ارزیابی از واقعیت نیازهای اجتماعی از مفهوم «ضرورت» در این موضوع داشته باشند.^(۴) همچنین، دادگاه به مفهوم margin of appreciation اشاره می‌کند. یعنی اینکه دادگاه به هر کشور این اجازه را می‌دهد که با توجه به تمایزات خویش، حقوق بشر را تعریف کنند.

برپایه این تصمیم، دادگاه که همراه با کمیسیون برای نظارت بر تعهدات دولت‌ها برابر با ماده ۱۹ مسئول است، اعلام می‌کند که «محدودیت» یا «مجازات» با مفهوم «آزادی بیان» که در ماده ۱۰ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مورد حمایت قرار گرفته است، قابل سازش و جمع است. عملکرد ناظرانه دادگاه ایجاب می‌کند که دادگاه، بیشترین توجه را به ویژگی‌های بنیادی یک «جامعه دموکراتیک» داشته باشد.^(۵) این به این معنی است که هر نوع «شما»، «شرط»، «محدودیت» یا «مجازات»، می‌تواند در یک جامعه دموکراتیک دنبال شود. به این شرط که با هدف مشروع، تناسب داشته باشند. از زاویه‌ای دیگر، هر نوع تکلیف در آزادی بیان، شامل «تکالیف و مسئولیت‌ها» است که هر یک مربوط به شرایط تکنیکی ویژه هر کشوری است که دارنده آن است. دادگاه نمی‌تواند به «وظایف» و «مسئولیت‌های» فرد توجه کند هنگامی که این مورد به بررسی «محدودیت‌ها» یا «مجازات‌هایی» مربوط می‌شود که در ارتباط با «حمایت از اخلاقیات» قرار دارند که آن اخلاقیات «ضرورت‌های» یک «جامعه دموکراتیک» را به وجود

می‌آورند.^(۱) بنابراین، نتیجه گرفته می‌شود که تمایزات فرهنگی کشورها در تفسیر آنها از موضوع حقوق بشر بسیار راهگشا است.

اگرچه، قضیه بالا راهنمایی برای پیگیری تمایزات فرهنگی در موضوع حقوق بشر است و بحث نسبت فرهنگی را تا اندازه‌ای مورد تأیید قرار می‌دهد، ولی ضروری است که به سوءاستفاده برخی از واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل در این زمینه توجه کنیم. زیرا این بحث هم از زاویه‌ای دیگر درست است که امروزه، گوناگونی فرهنگی و نسبت فرهنگی که از سوی برخی از دولتمردان کشورهای ناقض حقوق بشر مطرح می‌شود، چیزی نیست جز سرپوشی بر اعمال مستبدانه و غیرانسانی آنها نسبت به شهروندانشان به منظور تداوم حاکمیت فردی - نه ملی و نه جهانی - بر توده‌های ناآگاه.^(۲) به همین دلیل، مفهوم نسبت فرهنگی از سوی بسیاری از پژوهشگران حقوق بشر رد می‌شود. به نظر آنها، نسبت‌گرایی فرهنگی ابزاری برای سرپوش نهادن به نقض حقوق بشر است. آنها بر این باورند که موضوع جهان‌شمولی حقوق بشر در بسیاری از پیمان‌نامه‌ها و اعلامیه‌های حقوق بشری آمده است؛ پس چگونه می‌توان به نسبت‌گرایی فرهنگی استناد جست و از این طریق پشتیبانی از حقوق بشر را سست نمود.

در مقابل، نمایندگان سیاسی کشورهایی که تمایزات فرهنگی را در موضوع حقوق بشر دنبال می‌کنند بر این باورند که اصول، مفاد و هنجارهای بسیاری از پیمان‌نامه‌های حقوق بشری دستاورد همه ملل متمدن جهان نیست. به نظر آنها مفاهیم حقوق بشر بایستی متحول شوند و موضوع جهان‌شمولی این مفاهیم بایستی مورد بازبینی قرار گیرد. زیرا مفاهیم و ابزارهای حقوق بشر نتیجه و دستاورد جنگ سرد بوده و هم‌اکنون نیز بیشترین تأثیر را از کشورهای شمال می‌پذیرد. به همین دلیل، این سازو کارها و هنجارهای حقوق بشر دربرگیرنده فرهنگ همه کشورها نیستند.

کرامت بشری

از جک دانلی و رودی هاوارد نقل می‌کنند که: کرامت بشری یک ارزش جهان‌شمول است، اما حقوق بشر ریشه در باخترزمین دارد و نیازمند یک رژیم لیبرال برای به وجود آمدن است. به نظر آنها حقوق بشر برابر و هم اندازه با کرامت بشری نیست بلکه بیشتر

به معنی کمال حمایت از کرامت بشری است.^(۸)

چنین جمله‌هایی تا چه اندازه می‌تواند قواعد حقوق بشر را تقویت کند؟ می‌دانیم که کرامت بشری همان صیانت از حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی (حقوق بشر) است و حقوق بشر هم همان کرامت بشری است. وانگهی همان‌گونه که نوربرتو بوبیو^۱ اظهار می‌کند، موضوع این نیست که این حقوق کدام و چگونه هستند، ماهیت آنها چیست و بر چه مبنایی قرار دارند یا اینکه طبیعی یا تاریخی‌اند، مطلق یا نسبی‌اند. موضوع یافتن یک روش مطمئن ضمانت از حقوق و پیشگیری از ادامه نقض آنهاست.^(۹)

اکنون در آغاز هزاره سوم، گامهایی برای پدیداری یک هم‌اندیشی هنجاری در ساخت برخی حقوق بنیادی آغاز شده است، لذا ما از پدیداری یک اخلاق واحد جهانی که با همه فرهنگ‌ها، ملت‌ها و تمدن‌ها سهیم باشد دور نیستیم.^(۱۰) چه بسا کمک و همفکری تمدن‌ها، دولت‌ها و ملت‌ها پیش درآمد رعایت حقوق بشر و کرامت بشری باشد.

جهان‌شمولی حقوق بشر

فراگیری و گستردگی حقوق بشر به معنای جهان‌شمولی^۲ حقوق بشر است. بر این پایه، سودمندی فرایند جهان‌شمولی حقوق بشر در نخستین گام متوجه افراد انسانی است. آسیب و زیان یا سود و فایده جهان‌شمولی حقوق بشر بر وضعیت اجتماع اثرگذار است و در انسجام و یکپارچگی یک جامعه یا تعارض و چالش در آن جامعه مؤثر است. همین زیان و فایده است که موضوع جهان‌شمول بودن مبانی حقوق بشر را به متن منتقل می‌سازد. زیرا فرایند جهان‌شمولی حقوق بشر؛ نظام بین‌المللی حاکم بر کشورها را به لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد و در نهایت آثار متفاوتی بر حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی افراد و همین‌طور حق پیشرفت جوامع دارد. به گونه‌ای که اگر نزدیک به ۳۵۰ سال نظام جهانی برپایه

1. Norberto Bobbio

2. Universality

مفهوم حاکمیت قرار می‌گرفت، امروزه حاکمیت به گونه فزاینده‌ای تحت تأثیر این قضاوت قرار می‌گیرد که یک حکومت با شهروندانش چگونه رفتار می‌کند؟^(۱۱)

از نگاه روابط بین‌المللی، توجه به فراگیری و پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیمان‌نامه‌های بین‌المللی حقوق بشر و پیمان‌نامه‌های دوگانه حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از منابع پایه‌ای و سرچشمه حقوق بشر محسوب می‌شوند. بنابراین، جهان‌شمولی این اعلامیه و در پی آن دیگر پیمان‌نامه‌های حقوق بشری، نقطه آغازین خوبی برای این بحث است.^(۱۲) اینکه کشورها تا چه اندازه به این اعلامیه توجه داشته و از کجای دنیا بوده‌اند، امری قابل تأمل است که به شناخت بیشتر از موضوع جهان‌شمولی حقوق بشر می‌انجامد. اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر سال ۱۹۴۸ طی قطعنامه 217AIII از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد. از ۵۶ دولت عضو سازمان ملل متحد در آن هنگام، اعلامیه حقوق بشر با ۴۸ رأی مثبت، و ۸ رأی ممتنع و بدون رأی منفی به تصویب دولت‌های عضو رسید. دولت‌های عربستان سعودی، روسیه سفید، لهستان، چکسلواکی، افریقای جنوبی، اتحاد جماهیر شوروی، اوکراین و یوگسلاوی به این اعلامیه رأی ممتنع دادند. این هشت کشور اطمینان دادند که اصولاً مخالف اعلامیه نیستند.^(۱۳)

با این همه این‌گونه رفتار کشورهای یادشده بیانگر اگر و اماهایی است که در فراگیری برخی از هنجارهای حقوق بشری وجود دارد. این درست است که کشورهای یادشده تأکید کردند که اصولاً مخالف اعلامیه نیستند. اما این را هم نگفته‌اند که همه اصول و مفاد اعلامیه را مورد پذیرش قرار می‌دهند. برای نمونه، اعلامیه جهانی حقوق بشر همه‌گونه‌های حقوق بشر را دربرمی‌گیرد. اما کشورهای بلوک شرق و سوسیالیستی در دوران جنگ سرد همواره به فراگیری حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأکید کرده‌اند و هم‌اکنون نیز کشورهای منطقه خاورمیانه و اسلامی همواره بر حق شرط خویش نسبت به برخی از پیمان‌نامه‌های بین‌المللی حقوق بشر تأکید می‌کنند. برای نمونه، ایران، عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورهای اسلامی، حق شرط‌های بسیار کلی و ویژه‌ای را نسبت به پیمان‌نامه‌های حقوق کودک و حقوق زنان ارائه کرده‌اند.^(۱۴)

از زاویه‌ای دیگر، جهان‌شمولی حقوق بشر را می‌توان در موضوع «تفسیر» و «مغایرت» مورد بررسی قرارداد. برای نمونه در موضوع تفسیر، در یکی از کیس‌هایی که در دادگاه اروپایی حقوق بشر ارائه شد از دولت بریتانیا به دلیل اعمال تنبیه بدنی کودکان در این کشور شکایت شد و آن را نقض ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در ممنوعیت مجازات‌های غیرانسانی و تحقیرآمیز دانستند. یکی از قضات دادگاه که تابعیت بریتانیایی داشت اعلام کرد که اصلاً از این تنبیه متعجب نیست و شوکه نشده است.

واکنش این قاضی، نشان می‌دهد که تربیت وی در آن جامعه سبب شده تا این موضوع برای وی بسیار طبیعی به نظر برسد. درحالی‌که دیگر قضات دادگاه که تجربه چنین تنبیهی را همانند همکار انگلیسی خود نداشتند، اعلام کردند که این تنبیه، نقض کنوانسیون است. این موضوع نشان‌دهنده دو نوع تفسیر گوناگون با توجه به تجربه‌های شخصی و اجتماعی در جوامع تربیتی گوناگون است.

ولی در مورد «مغایرت»، برای نمونه می‌توان به تعارض برخی مجازات‌های اسلامی با قواعد حقوق بشر مانند ممنوعیت مجازات‌های غیرانسانی و تحقیرآمیز اشاره کرد. به باور برخی از کشورهای اسلامی، مجازات‌های بدنی مانند قطع عضو قابل تفسیر با ممنوعیت مجازات‌های غیرانسانی و تحقیرآمیز حقوق بشری نیست. پس به دلیل این مغایرت، موضوع جهان‌شمولی حقوق بشر مردود است و نسبت‌گرایی فرهنگی اصل مسلط بر هنجارها و قواعد حقوق بشری است. این موضوع، نشان می‌دهد که جهان‌شمولی حقوق بشر همچنان دشوار است و در فراگیری و جهان‌شمولی قواعد حقوق بشر باید سراغ قواعد ویژه و مشترکی رفت که همه کشورها در آن همفکری داشته باشند. این موضوع سبب می‌شود تا بحث قواعد بنیادین حقوق بشر مطرح شود.

قواعد بنیادین حقوق بشر

به یاد دارم که در زمستان سال ۱۳۷۹ مقاله‌ای با عنوان «فراگرد تبدیل قواعد بنیادین حقوق بشر به قواعد آمره» در فصلنامه سیاست خارجی ارائه دادم. در آن مقاله این فرضیه مورد آزمون قرار گرفت که: «در قرن بیست و یکم، قواعد بنیادین حقوق بشر به

قواعد آمره بین‌المللی تبدیل خواهند شد.» همین موضوع با اضافات و اندکی تغییر و تفسیر در فصل سوم کتاب حقوق بشر در هزاره جدید دنبال شد. اگرچه اکنون آشکارا حقوق بدیهی بشر نقض می‌شود و بسیاری از کشورهای شمال درباره نقض آنها سکوت پیشه می‌کنند؛ اما با اینکه هنوز به پایان نخستین دهه قرن ۲۱ نرسیده‌ایم، ولی به فراوانی دیده می‌شود که از قواعد بنیادین حقوق بشر^۱ به مانند قواعد آمره یاد می‌کنند. اصلاً در ادبیات حقوق بشری امریکا چیزی به نام قواعد بنیادین یا Non-derogables یا human rights law که اروپاییان و به ویژه فرانسوی‌ها آن را با نام Noyau dur به کار می‌برند، وجود ندارد. بلکه همگی از این هسته سخت با واژه «قواعد آمره» یا «Jus cogens» یاد می‌کنند.

این، نشان می‌دهد که منزلت قواعد بنیادین حقوق بشر در کجا قرار دارد و در همین آغاز این هزاره، این قواعد بنیادین، قواعد آمره شده‌اند. قواعد بنیادین حقوق بشر یا هسته سخت حقوق بشر از قواعد پایه‌ای و بنیادینی محسوب می‌شوند که در برابر دیگر قواعد حقوق بشر، برجسته‌تر، غیرقابل نقض و به عبارت دیگر انحراف‌بردار نیستند. این قواعد بنیادین به گونه‌ای متمایز در هریک از پیمان‌نامه‌های بین‌المللی حقوق بشر و همچنین پیمان‌نامه‌های منطقه‌ای؛ تعریف و معرفی شده‌اند. در بعد بین‌المللی، پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مصوب ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۶ که تاکنون ۱۵۴ کشور آن را به تصویب رسانده‌اند،^(۱۵) در بند ۲ ماده چهار، دست‌های از قواعد را به عنوان حقوق غیرقابل انحراف نام برده است که عبارتند از: حق زندگی، منع شکنجه، منع بردگی و بندگی، منع بازداشت به لحاظ تعهد حقوقی، برگشت‌ناپذیری قانونی در امور کیفری، داشتن شخصیت حقوقی و حق آزادی عقیده و مذهب. به عبارتی دیگر مفاد ۶، ۷، بند ۱ و ۲ ماده ۸، مفاد ۱۱، ۱۵، ۱۶ و ۱۸ را در این پیمان‌نامه از حقوق غیرقابل انحراف در هر وضعیتی اعم از خطر عمومی، تهدید نسبت به ملت، فورس ماژور، انقلاب، شورش و جنگ برشمرده است.^(۱۶)

همچنین دیوان دادگستری بین‌المللی در قضیه بارسلونا تراکشن^۲ از قواعد و اصول

1. Noyau Dur
2. Barcelona Traction

مربوط به حقوق اساسی بشر، از جمله ممنوعیت بردگی و نابرابری نژادی به عنوان مصادیق تعهدات بین‌المللی دولت‌ها نسبت به جامعه بین‌المللی^۱ نام برده است.^(۱۷) دیوان در قضیه آثار حقوقی ساخت یک دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین به تاریخ ۹ ژوئیه ۲۰۰۴ نیز طی نظر مشورتی موضوع obligations erga omnes را دوباره مورد تأکید قرار داد. در این نظر مشورتی، دیوان ضمن یادآوری قضیه بارسلونا تراکشن و اینکه برخی از این تعهدات ماهیت «مرتبط با همه دولت‌ها» را دارند موضوع اهمیت این حقوق و اینکه همه دولت‌ها می‌توانند در پشتیبانی از این تعهدات نفع حقوقی داشته باشند را مورد اشاره قرار می‌دهد.^(۱۸)

با توجه به نوع این تعهدات؛ در بحث از قواعد بنیادین حقوق بشر می‌توان به erga omnes به عنوان تعهدات کلی جامعه بین‌المللی در برابر وجدان مشترک بشری اشاره نمود که در پرتو ارتباطات بین‌المللی نوعی همبستگی بین‌المللی^۲ را نسبت به آنها به وجود می‌آورد. بر این مبنا، جامعه بین‌المللی نسبت به نقض این تعهدات که در واقع قواعد بنیادین حقوق بشرند به شدت واکنش نشان خواهد داد، مانند: آپارتاید، کشتار دسته‌جمعی، برده‌داری، جنایت علیه بشریت، مسئولیت افراد و دولت‌ها، حقوق بشر دوستانه و... چرا که در رأی دیوان، غیرقانونی شناختن کشتار دسته‌جمعی و اصول ناظر بر حقوق و آزادی‌های اساسی فردی انسان، مانند حمایت در قبال بردگی و نابرابری نژادی و... تعهدات به erga omnes تلقی شده است.^(۱۹) در همین راستا، تصویب قطعنامه‌های ۴۳/۱۳۱ و ۴۵/۱۰۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد و قطعنامه‌های شورای امنیت ۶۸۸ و ۷۰۶ (عراق)، ۷۳۳ و ۷۴۶ و ۷۴۹ (سومالی)، ۷۵۲ و ۷۵۸ و ۷۶۴ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۸۷ و ۷۹۸ و ۸۰۸ (بوسنی و هرزگوین) قطعنامه‌های ۹۲۹ و ۹۵۵ (رواندا)، ۱۲۰۷ (کوزوو)، ۱۲۸۹ و ۱۳۳۵ (سیرالئون) و ۱۴۸۳ (عراق) به نفع قربانیان وضعیت‌های فاجعه‌آمیز در رابطه با حقوق بشر در واقع به نوعی از محتوای erga omnes ناشی می‌شود که به تعبیر دیگر، قواعد بنیادین حقوق بشر هستند.^(۲۰) به همین روی، امروز erga omnes تبدیل به حقوقی گردیده‌اند که دولت‌ها و افراد نمی‌توانند به آن

1. Obligation Erga Omnes
2. International Solidarity

خداشه وارد کنند.^(۲۱)

در حالی که بیشتر اسناد حقوق بشری، حق انحراف یا محدودیت یا حق شرط را پیش‌بینی می‌کنند، اما در عین حال یک دسته از قواعد و اصول را به عنوان قواعد بنیادین حقوق بشر بر می‌شمارند که عدول از آنها در هیچ برهه و هنگامی مجاز نیست. نمونه آشکار این حقوق، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد بند ۲ ماده ۴ پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است. قواعدی که در این بند به آنها اشاره می‌شود، اصولی هستند که مستقل از اراده دولت وجود دارند و چون عمیقاً در وجدان بشریت و وجدان هر انسان معقولی ریشه دارند، نمی‌توان آنها را نادیده گرفت و یا تغییر داد.^(۲۲)

هریک از نظام‌های منطقه‌ای حمایت از حقوق بشر نیز یکسری قواعد اساسی حقوق بشر را به عنوان حقوق بنیادین و غیرقابل انحراف در نظر گرفته‌اند که عوامل غیرطبیعی و اضطراری در اجرا و مخالفت آنها مؤثر نبوده و در همه حال قابل اجرا و تضمین هستند. این دسته از حقوق، اگرچه در کنوانسیون‌های گوناگون منطقه‌ای یکسان و یک شکل نیستند، اما دارای شباهت‌هایی هستند که از جمله آنها جوهری بودن و ذاتی بودن این حقوق است، به گونه‌ای که دیگر حقوق از بطن این حقوق متولد می‌شوند. کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مصوب ۴ نوامبر ۱۹۵۰ در بند ۲ ماده ۱۵ هرگونه انحراف از مفاد ۲ (حق زندگی)، ۳ (ممنوعیت شکنجه)، ۴ (ممنوعیت بردگی و کار اجباری) و ۷ (مجازات بدون قانون و بازگشت‌ناپذیری قانون در امور کیفری) این کنوانسیون را ممنوع اعلام کرده است.^(۲۳)

کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر مصوب ۲۲ نوامبر ۱۹۶۹ در بند ۲ ماده ۲۷ نیز یک دسته قواعد غیرقابل انحراف را برشمرده است که در واقع یک فهرست بسیار گسترده‌ای از حقوق غیرقابل نقض در آن ارائه می‌شوند که عبارتند از مفاد: ۳ (حق دارا بودن شخصیت حقوقی)، ۴ (حق زندگی)، ۵ (حق برائت یا اصله الصحه)، ۶ (ممنوعیت بردگی و بندگی)، ۹ (اصل برابری و بازگشت‌ناپذیری قانون)، ۱۲ (آزادی آیین و مذهب)، ۱۷ (حمایت از خانواده)، ۱۸ (حق دارا بودن نام)، ۱۹ (حق کودک)، ۲۰ (حق دارا بودن تابعیت) و ۲۳ (حقوق سیاسی).^(۲۴) همچنین در بند ج ماده ۱۴ پیمان‌نامه عربی حقوق بشر، قواعد غیرقابل انحراف زیر پیش‌بینی شده‌اند: عدم اعمال شکنجه و

رفتارهای تحقیرآمیز، آزادی بازگشت فرد به کشورش، حق پناهندگی سیاسی، حق تجدیدنظر خواهی محکوم و اعمال روش‌های قانونی در امور جزایی و مجازات‌ها^(۲۵) و همچنین به طور ضمنی به بازگشت‌ناپذیری حکم حقوقی و منع مقابله با فرایند جدید برای عمل مشابه^(۲۶) بنابراین، یک استاندارد کمینه از حقوق بشر چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح منطقه‌ای وجود دارد که برای همه و در همه‌جا و همیشه قابل اعمال هستند.^(۲۷)

با توجه به گفته‌های ارائه‌شده می‌توان گفت که قواعد بنیادین حقوق بشر عبارتند از: منع شکنجه، برده‌داری، آزادی عقیده و بیان، خواندن و نوشتن، حق زندگی، برخورداری از بهداشت و تندرستی که هیچ‌گاه قابل نقض و تعلیق نیستند. اما پرسش یا نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که در اعلامیه‌های حقوق بشری، بیانات و سخنرانی‌های مسئولان حقوق بشری سازمان ملل و... عنوان شده که همه حقوق بشر با هم در ارتباط تنگاتنگی هستند، از جمله در بند ۵ بخش یکم اعلامیه و برنامه عمل وین ۱۹۹۳ تصریح شده: همه گونه‌های حقوق بشر جهان‌شمول و تقسیم‌ناپذیرند و با هم وابستگی متقابل و ارتباط تنگاتنگ دارند.^(۲۸) پس چگونه یک دسته از حقوق را می‌توان قابل انحراف و دست‌های دیگر را غیرقابل انحراف دانست؟^(۲۹) آیا در حقوق بشر هم مانند نظام سیاسی جورج اورول همه برابرند ولی برخی برابرتر؟

در پاسخ باید عنوان داشت که حق انحراف از بعضی حقوق به معنی انحراف از ماهیت و جوهر و اساس آن حقوق نیست. بلکه انحراف تنها متوجه ضمانت آن حق یا حقوق است که با توجه به شرایط استثنایی و بحرانی معلق می‌شوند. اما طبیعت و ارزش حقوق به واسطه حق انحراف آسیب نمی‌بیند، بلکه تعهد به اجرای آنها برای زمان معین تحت شرایطی خاص به حالت تعلیق در می‌آید.^(۳۰) وانگهی حقوق غیرقابل انحراف، حقوقی هستند که نه تنها جوهر و ماهیت آنها خدشه‌ناپذیر است، بلکه تعهد به اجرا و ضمانت آنها در همه شرایط و زمانها غیرقابل نقض بوده و استثنابردار نیستند. این مجموعه قواعد بنیادین اگرچه در همه کنوانسیون‌ها و پیمان‌نامه‌های حقوق بشری یک شکل نیستند ولی عموماً دارای شباهت‌هایی هستند. اهمیت این قواعد تا اندازه‌ای

است که بدون رعایت آنها، مراعات دیگر اصول غیرممکن می‌گردد. به عبارتی دیگر، هریک از این اصول و هنجارها به اندازه‌ای بنیادین هستند که در واقع به وجود آورنده ماهیت هر حق دیگری محسوب می‌شوند.^(۳۱) جهان‌شمولی حقوق بشر نیز در این موضوع و در این قواعد بیشتر قابل بحث و پیگیری است. زیرا این قواعد، بنیادهایی هستند که کشورها آنها را همواره به رسمیت شناخته‌اند. بنابراین، فراگیری آنها بیشتر می‌تواند مورد توجه باشد.

دستاورد

فراگیری همه اصول و قواعد حقوق بشر با توجه به گوناگونی و گستردگی فرهنگ‌ها و ارزش‌ها و باورهای ملت‌های عضو سازمان ملل متحد قابل تأمل و بررسی است. برپایه نظریه نسبیت‌گرایی فرهنگی، قواعد حقوق بشر برپایه تمایزات فرهنگی ملت‌ها قابل تفسیر است. البته فرایند پیش روی هزاره جدید نشان می‌دهد که قواعد بنیادین حقوق بشر در حال گسترش و جهان‌شمولی هستند. به گونه‌ای که به باور برخی از پژوهشگران، اگر در دو دهه گذشته مناظرات اصلی حقوق بشر بحث میان طرفداران جهان‌شمولی حقوق بشر و نسبی‌گرایان فرهنگی بود؛ امروزه بحث و مناظره در حوزه جهانی شدن و بازتاب آن بر حقوق بشر متمرکز شده است.^(۳۲) بنابراین، دست‌کم جهان‌شمولی قواعد بنیادین حقوق بشر به تصویب و تأیید بیشتر کشورهای عضو جامعه بین‌المللی رسیده است. همچنین دایره شمولیت این قواعد نیز رو به گستردگی است و آرام‌آرام قواعد بیشتری را دربرمی‌گیرد.

البته رویدادهای گذشته و پیش روی، تکنیک‌های حقوقی مراجع قضایی، سازوکارهای منطقه‌ای و بین‌المللی، نظریه‌های پژوهشگران و استادان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، همگی بیانگر ادامه چالش میان دو موضوع فرایند جهان‌شمولی حقوق بشر و نسبیت‌گرایی فرهنگی است. همچنین داده‌ها نشان می‌دهد که بحث نسبیت‌گرایی فرهنگی از زاویه تفسیر فرهنگی و ارزشی هر ملت - کشوری نسبت به قواعد حقوق بشر ارزشمند است. ضمن اینکه فرایند جهان‌شمولی حقوق بشر در موضوع قواعد بنیادین حقوق بشر غیرقابل تردید است. تلاش جامعه بین‌المللی بر این است که فهم

نسبی مشترکی از قواعد بنیادین حقوق بشر به عمل آید. این شناخت، سبب می‌شود تا قواعد و مفاهیم گسترده‌تری در دایره قواعد بنیادین حقوق بشر قرار گیرند. همچنین جهان‌شمولی و فراگیری آن قواعد نیز آسان‌تر و گسترده‌تر انجام شود.

گفت‌وگوهای حقوق بشری شمال و جنوب در تعریف قواعد بنیادین کمک فراوانی به شناخت قواعد جدید بنیادین حقوق بشر است و به فرایند جهان‌شمولی آنها کمک می‌کند. اکنون این فرصت در اختیار کشورهای جنوب قرار نگرفته است تا در این تعریف دارای نقش باشند. در این زمینه، گفتمان مسلط باخترازمین تلاش می‌کند تا یکسره به تعریف قواعد بنیادین حقوق بشر و فشار برای جهان‌شمولی آنها پردازد. این موضوع، سبب می‌شود تا حاکمان کشورهای ناقض حقوق بشر از فرصت سوءاستفاده را کرده و با بهره‌گیری نادرست از موضوع نسبی‌گرایی فرهنگی، جهان‌شمولی قواعد بنیادین را در حاشیه نگه دارند. آنها اکنون به این موضوع استناد می‌کنند که باخترازمین چگونه می‌تواند خواهان جهان‌شمولی حقوق بشر و تعریف قواعد بنیادین حقوق بشر باشد در حالی که از پیشینه استعماری برخوردار است، تحریم‌های اقتصادی و تکنولوژیک وضع می‌کند و در پشتیبانی از حقوق بشر میان کشورهای دارنده نفت و قاره آفریقا تبعیض قایل می‌شود؟

اینها پرسش‌ها و داده‌های درست و به حقی هستند که بیشتر کشورهای شمال آنها را نادیده می‌گیرند. جهان‌شمولی قواعد بنیادین حقوق بشر هنگامی به سرانجام می‌رسد که آن قواعد، دربرگیرنده خواست ملت‌های جنوب نیز باشد. آیا نمی‌توان در کنار منع برده‌داری و بندگی و ممنوعیت شکنجه؛ رفع گرسنگی و فقر و بهره‌مندی از رفاه و برخورداری از پایین‌ترین استانداردهای بهداشت و تندرستی را قرار داد؟ چرا چنین قواعدی نمی‌توانند جزو قواعد بنیادین حقوق بشر قرار گیرند؟ و آیا فراگیری و جهان‌شمولی آزادی بیان با فراگیری رفاه، بهداشت، پیشرفت و حق توسعه منافات دارد؟ *

پی‌نوشت‌ها:

۱. بنگرید به قضیه هندی ساید در دادگاه اروپایی حقوق بشر:
Case of Handyside v. The United Kingdom, Application number 00005493/72, Date 07/12/1976.
2. <http://www.echr.coe.int/>-European Court on Human Rights, Excerpt of "Handyside" decision.
3. *Ibid.*
4. *Ibid.*
5. *Ibid.*
6. *Ibid.*
۷. مهدی ذاکریان، «جهانی شدن و جهان‌شمولی حقوق بشر»، در کتاب *حقوق بشر و چشم‌اندازها*، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۳.
8. Michael Goodhart, "Origins and Universality in the Human Rights Debates: Cultural Essentialism and the Challenge of Globalization," *Human Rights Quarterly*, Vol. 25, No. 4, November 2003, p. 943.
9. *Ibid.*, p. 963.
10. Mahmood Monshipouri, Claude E. Welch, Evan Kennedy, "Multinational Corporations and the Ethic of Global Responsibility: Problems and Possibilities", *Human Rights Quarterly*, Vol. 25, No. 4, November 2003, p. 969.
11. Kenneth N. Waltz, "Globalization and American Power," *The National Interest*, No. 59, Spring 2000, p. 47.
12. Jack Donnelly, "Human Rights in the New World Order," *World Policy Journal*, Spring 1992, pp. 259.
13. Albert Verdot, *Genese et expansion de la declaration universelle des droits de l' Homme*, Strasbourg: Recueil des cours, IIDH, 1998, p. 94.
۱۴. بنگرید به حق شرطهای کشورهای اسلامی نسبت به پیمان‌نامه‌های حقوق بشری. این حق شرطها بسیار کلی و عمومی هستند. همچنین بنگرید به مقاله:
William A. Schabas, *Dimensions Juridiques et judiciaires des droits de l' Homme*, Strasbourg: IIDH, 1996, p. 86.
15. Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights, Status of Ratifications of the Principal International Human Rights Treaties as of 15 September 2005.

16. Nations Unies, *Les nations unies et les droits de l' Homme*, 1995-1995, New York: Publications des nations unies, 1995, p. 240.
17. *Ibid.*, p. 510.

۱۸. همچنين بنگريد به:

International Court of Justice, *Legal Consequences of the construction of a wall in the occupied Palestinian Territory*, Advisory Opinion, 9 July 2004, General list No. 131, pp. 60-61.

۱۹. جهانگير کرمی، *شورای امنیت سازمان ملل و مداخله بشر دوستانه*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۸۴

20. Paul Tavernier, *Nouvel ordre mondial et droits de l' Homme*, Paris: editions Published, 1993, p. 9.

21. William A. Schabas, *Dimensions juridiques et judiciaires des droits de l'Homme*. Strasbourg: notes Courriers, 1997, p. 2.

۲۲. جمشيد ممتاز، حسين شريفی طراز کوهی، «حداقل قواعد حقوق بشر دوستانه قابل اجرا در آشوبها و شورشهای داخلی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سياسي*، شماره ۴۵، پاییز ۱۳۷۸، ص ۹۸.

23. Conseil de l' europe, *Vade-mecum de la covention europeenne des droits de l' Homme*, Strasbourg: les editions du conseil de l' europe, 1996, p. 124.

24. Conseil de l' europe, *Droits de l' Homme en droit international*, Strasbuorg: les editions du conseil de l' europe, 1995, pp. 317-318.

۲۵. مهدی ذاکریان، *حقوق بشر و خاورميانه*، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورميانه، ۱۳۸۲، ص ۱۹۴.

26. Mona Rishmawi, *Human Rights Development within the League of Arab States and in Asia*, Strasbourg: IIHR, 1996, p. 370.

27. Augustin Macheret, *Le noyau intangible des droits de l' Homme: Source nationales et international*, Fribourg: editions universitaires, 1991, p. 38.

28. United Nations, *World Conference on Human Rights*, New York: United Nations Department of Public Information, 1995, p. 30.

29. Jean-Bernard Marie, *La quete du noyau intangible*, Fribourg: editions universitaires, 1991, p. 11.

30. *Ibid.*, p. 13.

31. *Droits intangible des droits de l' Homme*, Fribourg: editions universitaires, 1991, pp. 234-235.

32. Michel Goodhart, "Origins and Universality in the Human Rights Debates: Cultural Essentialism and the Challenge of Globalization," *Human Rights Quarterly*, Vol. 25, No. 4, November 2003, p. 936.